

سازمانهای بین‌المللی در عصر جهانی شدن

محمود شهیدی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی نراق

Paul Taylor, *International Organizations in the Age of Globalization*, New York and London: Continuum, 2003, 278 pages.

این کتاب نشان دهنده راهی است که از طریق آن «جهانی شدن» بر نحوه نگرش درباره سازمانهای بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای تاثیرگذارده است. جهانی شدن نیاز به سازمانهای بین‌المللی جهانی و مدیریت جهانی را افزایش داده است؛ چه بیشتر فعالیتهای جهانی، مدیریت گسترده جهانی را می‌طلبد. به گونه‌ای تناقض‌آمیز، نیاز به جهانگرایی به تقویت ترتیبات منطقه‌ای به عنوان راهی برای حمایت از جهانی شدن انجامیده است. پل تیلر

استاد مدرسه اقتصادی لندن آثار زیادی در زمینه جهانی شدن و سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی منتشر نموده است. از جمله مهم‌ترین عناوین و موضوعات کاری وی می‌توان به این موارد اشاره نمود: سازمان ملل در هزاره سوم میلادی، آینده سیاسی اتحادیه اروپا، حاکمیت در عصر جهانی شدن و تحولات مالی و پولی سازمانهای بین‌المللی.

از میان مطالب کتاب نوعی نگرانی درقبال عملکرد نظام سرمایه داری جهانی بر مبنای نولیبرالیسم اقتصادی به چشم می‌خورد که یادآور برخی انتقادات ماندنی در این زمینه است؛ از جمله انتقاد گورباچف هنگامی که جهانی شدن سرمایه داری را به منزله خیابان یک طرفه‌ای در نظر می‌گیرد که به سود ملل ثروتمند و شرکتهای چندملیتی است. نگرانیهای مشابه در رابطه با عملکرد یکپارچه دولتهای شمال در پیوند با نفتا و سپس طرح دادوستد آزاد نیم کره غربی- متشکل از ۴۳ عضو - ابراز شده است. همچنین در بحث از سازمان دادوستد جهانی به مخالفت کشورهای

در حال پیشرفت و برخی سازمانهای غیرحکومتی غربی با روند جهانی شدن می‌توان اشاره نمود. مرکوسور را می‌توان پویاترین سازمان همگرایی آمریکای جنوبی (متشکل از برزیل، آرژانتین، اروگوئه و پاراگوئه) دانست که با هدف ایجاد بازار مشترک اقتصادی تاسیس شده و از دیدگاه اروپا لوکوموتیو همگرایی اقتصادی در این منطقه است. نکته جالب اینکه اساساً هدف اتحادیه اروپا وحدت سیاسی با آمریکای لاتین در رقابت با ایالات متحده است.

در این کتاب سه حوزه اساسی- حفظ صلح و امنیت، مدیریت فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی و حفاظت و حمایت از افراد در روند جهانی بررسی شده است. طبق توضیحات این کتاب روابط در حال تغییر میان سازمانهای بین‌المللی و افراد نشان دهنده یک تعامل مرکزی در سازمانهای جهانی است. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که سازمانهای منطقه‌ای می‌توانند واسطه‌ای برای ظهور و بروز افراد در عرصه‌های تصمیم‌گیری جهانی باشند و از این راه فاصله میان افراد و دولتها را تعدیل

نمایند. حوزه مناسبات افراد و حمایت از آنان در عرصه جهانی از بعد تعامل دولتهای رفاه اروپای باختری با سیاستهای آمریکا در سازمان ملل مورد بررسی قرار گرفته است. اصولاً سه حوزه یاد شده (حفظ صلح و امنیت، مدیریت اجتماعی و اقتصادی و حمایت از افراد) نمایی از روابط در حال تغییر میان سازمانهای بین‌المللی و دولتهای عضو را به دست می‌دهد. در هر مورد مناقشه و بحث در نهایت راه‌حلهای ارزشمندی منطقه را نشان می‌دهد. این واقعیت پیش از آنکه به دلیل حضور و بروز منطقه‌گرایی باشد، به سبب لزوم حل مشکلات جهانی با استفاده از راهکارهای منطقه‌ای و اذعان به تاثیرگذاری این روش است. فرسایش قدرت دولت و تجزیه اقتدار حاکمیت در کنار جهانی شدن (انقلاب در تکنولوژی اطلاعات) منجر به تقویت رویکرد سایبرنتیک و به عبارت دیگر تصویر مناطق به عنوان سیستمهای تابع (خرد) در قبال کلان سیستم جهانی شده است؛ چه در عصر جهانی شدن اقدامات خرد نیز می‌تواند پیامهای کلان داشته باشد. کتاب در فصل

می‌کند. این فرصتها و چالشها حوزه تعاملی دولتها و میزان درگیری آنها را در سطوح مختلف افزایش داده است.

در عین حال برخی چالشها مانند تروریسم دولتی و بحث جرایم بین‌المللی و نادیده گرفتن اصل سنتی مصونیت را به بحث می‌گذارد. نویسنده همچنین در بحث دموکراتیزه کردن سازمانهای بین‌المللی بر لزوم گسترش و توسعه «جامعه مدنی» و تاثیر مثبت منطقه‌گرایی برای کارآمدی بهتر دولتها در این زمینه تاکید دارد. در همین زمینه می‌گوید: «در عصر جهانی شدن ضروری است که دنیا را برای دولتهای حاکم ایمن نماییم. گروههای منطقه‌ای دولتها گامی در این راستا می‌باشد. بنابراین جهانی شدن با تداوم حاکمیت دولتها مغایرت نخواهد داشت.» به زعم نگارنده ترتیبات منطقه‌ای می‌تواند نقش یک میانجی سازنده میان نیروهای جهانی و دولت-ملتها؛ و مدافع منافع اعضای جامعه بین‌المللی باشد.

«پل تیلر» با اذعان به تعریف حاکمیت براساس شرایط زمانی و مکانی،

یکم به ماهیت «نظم» و «حاکمیت» متحول در عصر جهانی شدن پرداخته است که خود نشان دهنده مشکلات ویژه فراروی جهانی شدن است. این فصل سپس «تغییرات» در جامعه بین‌المللی در عصر جهانی شدن را نشان می‌دهد. در این فصل با اشاره به دیدگاه هدلی بول در زمینه لزوم همراهی «نظم» و «دادگری» از پیدایش یک جامعه اخلاقی (Moral Community) میان دولتها و نزدیکی نسبی دو مفهوم یاد شده پس از جنگ سرد سخن می‌گوید. همچنین با اشاره به دستور کار جدید سازمان ملل در هزاره جدید مفهوم «بحران» را در پیوند با «رفاه افراد»، «کاهش اقتدار دولتها» و «گسترش محیط امنیتی» ارزیابی می‌کند. در ادامه از امنیت در مفهوم «کنفدرالی» سخن گفته و فرصتهای تازه را در تاثیرگذاری آژانسهای مشروع مانند سازمانهای بین‌المللی در دنیای جنوب و چالشهای نوین را نیز در عملکرد آژانسهای نامشروع مانند برخی سازمانهای غیرحکومتی تهدیدزا - شامل تهدیدات نامتقارن تروریستی- ارزیابی

در حال وقوع پس از جنگ سرد در عمل به پیشبرد ارزشهای لیبرال دموکراتیک انجامیده و خواهد انجامید.

در فصل دوم نقش سازمانهای بین‌المللی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بررسی شده است. بر این اساس مورد کوزوو به عنوان نخستین نمونه عملیات مداخله‌گرانه نظامی علیه یک دولت حاکم که مشروع شناخته شده است تلقی می‌شود. در اینجا نیز دوباره اهمیت و حساسیت حقوق افراد و شهروندان مطرح شده است. به باور «تیلر» سرپرستی و نقش سازمان ملل در کوزوو بیشتر «جنبه تجویزی» به یک سازمان بین‌المللی یعنی ناتو بوده است که در عین حال برخی پرسشها و ابهامات را درباره آینده کاری سازمان ملل به عنوان یک سازمان جهانی مطرح می‌نماید. بنا به تعبیر نگارنده حفظ صلح در هزاره سوم میلادی در قالب تحول اساسی در رابطه دولت حاکم با جامعه بین‌المللی قابل ارزیابی است که کانون آن «افراد» می‌باشند.

مداخله بشردوستانه در همین

حاکمیت در اوایل قرن ۱۲ را در قالب نظام «تو وستفالی»، در حال تغییر قلمداد می‌کند و به تاثیرات پایان جنگ سرد در کار سازمان ملل و عضویت‌های جدید در اتحادیه اروپا اشاره می‌کند. سیستم نو وستفالی را در قالب افزایش ابتکار عمل شهروندان اروپایی و نهادهای حقوق بشری اروپا ارزیابی می‌نماید. وی تحولات جدید در عنصر حاکمیت را در مواردی مانند مشارکت فزاینده در نهادهای جامعه بین‌المللی، (به عنوان یک امتیاز مهم)، کارکرد حاکمیت در تامین منافع جامعه بین‌المللی (تعهدات بین‌المللی آن)، ویژگی مسئولیت‌پذیری، نگرهبانی از منافع عمومی و تعامل با دیگر هویت‌های سیاسی مانند نهادهای بین‌المللی در راستای گسترش «جامعه مدنی بین‌المللی» مشاهده و ارزیابی می‌کند.

نکته جالب دیگر اشاره وی به تحدید «صلاحیت ملی» (Domestic Jurisdiction) دولتها به نفع همگراییهای منطقه‌ای- به ویژه در چارچوب اتحادیه اروپا- است. وی نتیجه می‌گیرد که تغییرات

بستر معنا و مفهوم می‌یابد. به هر حال به رغم اذعان به جایگاه حفظ صلح در جامعه بین‌المللی با همکاری ائتلاف دولتها برخی ابهامات در زمینه مشروعیت چنین اقداماتی وجود دارد؛ که شاید مجوز صنفی شورای امنیت در قالب قطعنامه، آن هم پس از شروع عملیات در مواردی اقناع کننده نباشد. نویسندگان از اینجا به بحث لزوم اصلاحات سازمانی و نهادی می‌رسد و در مجموع چنین اصلاحاتی را در قالب نقش افزونتر برای مکانیزمهای منطقه‌ای می‌بیند. در توجیه این استنتاج به دیدگاه پتروس غالی در نمونه تجدیدنظر شده «دستور کاری برای صلح» استناد می‌نماید. در پایان این پرسش را طرح می‌کند که آیا مدل آینده جهان نقش «مناطق» را در چارچوب نظارتی و سرپرستی سازمان ملل افزایش خواهد داد یا اینکه سازمان ملل می‌تواند عملیات خود را با مناطق - به عنوان شرکای درجه دوم - هماهنگ نماید و خود جایگاه رهبری عملیات را احراز کند.

فصل سوم جهانی شدن و منطقه‌گرایی میان دولت - ملتها را در

چارچوب نمونه اتحادیه اروپا بررسی می‌کند. نگارنده با اذعان به تنوعات اقتصادی (از نظر نامتجانس بودن درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی) و سیاسی (از لحاظ نوع نظامهای سیاسی و میزان کثرت‌گرایی) در اتحادیه اروپا، این نهاد را به عنوان خانه مشترک اروپا دارای دو چهره متعارض و در عین حال منحصر به فرد می‌انگارد که شبیه نوعی فدرالیسم است؛ یعنی حفظ حاکمیت متحول دولتها در عین درجه بالایی از ترتیبات سیستمی مشترک و همگرا نکته‌ای که بر اهمیت این همگرایی می‌افزاید همزیستی دولتهای مرکزی و جاه طلب مانند آلمان در کنار دولتهای محافظه کاری مانند بریتانیا است. در این راستا سناریوهای محتمل برای گسترش این اتحادیه در چارچوب مدل‌هایی مانند آنگلو-آمریکایی، مدل همگرایی فزاینده و توجه به رفاه شهروندان ارزیابی می‌شود و در نهایت محتمل‌ترین مدل و در عین حال چالش برانگیزترین مدل را تداوم لیبرالیسم اقتصاد جهانی با مشارکت دولتهای غیرمرکزی اروپا در فعالیتهای و تصمیم‌گیریهای اساسی

قرار می‌گیرند. بریتانیا در این دوران با یک انتخاب تاریخی روبه‌روست: هماهنگی با دول مرکزی اروپایی و یا کاهش سطح روابط با اروپا. «تیلر» چالش اصلی اروپا را از نظر اقتصادی «توازن مثبت بازرگانی» و تلاش برای پایداری آن می‌انگارد. به باور وی اروپا با گسترش دادوستد میان اعضا و کاهش آن در قبال سایر کشورهای دنیا به سمت افزایش «وابستگی متقابل درونی» و وابستگی کمتر به بازارهای خارجی پیش می‌رود. بحث حفظ ارزش یورو به ویژه در برابر دلار آمریکا نیز از دیگر چالشهای فراروی اروپا بوده است.

نگارنده در اینجا برای تکمیل پروژه دموکراسی اجتماعی و شهروندی در اروپا از «سرمایه داری دوستانه» - در برابر سرمایه داری خشن که کم و بیش مدنظر جمهوری خواهان جدید در آمریکا است - یاد می‌کند و بر ترتیبات چند جانبه تاکید می‌کند که می‌تواند زمینه ساز ساختار جهانی بازرگانی و مالی قوی‌تر باشد. تیلر نتیجه می‌گیرد که: «دادوستد، به خاطر نفس بازرگانی نیست؛ بلکه برای رفاه مردم است.»

آن عنوان می‌کند.

اهمیت این سناریوها از دید نویسنده به سبب نماد تلاش برای سازگاری جهانی شدن و منطقه‌گرایی و رفع پیامدهای ناخواسته جهانی شدن از راه ترتیبات خاص منطقه‌ای و برتری دموکراسی اجتماعی بوده است. در اینجا فحوای کلام نویسنده به نوعی تداعی‌گر فدرالیسم سیاسی و رویکرد سیستمی است. در بحث از جهانی شدن اقتصاد، تیلر متوجه منافع و محذورات نولیبرالیسم و خصوصی‌سازی در اتحادیه اروپا شده است. نویسنده گسترش اتحادیه اروپا را در عین یک فرصت، چالشی مهم بر سر تداوم روند همگرایی در شکل کنونی آن می‌انگارد و از جمله به فشارهای جهانی شدن اقتصاد، هژمونی آمریکا و برخی حمایتها از آن استناد می‌کند. همچنین دیدگاههای دولتهای مرکزی و راهبر قاره مانند فرانسه و آلمان قابل ذکر است که بر این اساس با تاکید فزاینده بر «دموکراسی اجتماعی» در برابر نیروهای حامی جهانی شدن لیبرال در اتحادیه اروپا و دولتهای آمریکا - انگلیس

در فصل چهارم دستور کار اجتماعی- اقتصادی سازمانهای بین‌المللی در عصر جهانی شدن بررسی می‌شود. نگارنده با اذعان به این که دولتهای تاثیرگذار جهانی در زمینه اجتماعی و اقتصادی سهم ناچیزی از تولید ناخالص ملی خود را در اختیار سازمان ملل قرار می‌دهند، به بحران مالی فزاینده در بودجه منظم سازمان و به ویژه بودجه عملیات حفظ صلح اشاره می‌کند. در این راستا با اشاره به لزوم هماهنگی بیشتر سیستمی و کنار زدن سیاستهای بوروکراتیک دولتها بر «چندجانبه‌گرایی مستحکم» و زمینه‌سازی برای تسهیل تغییرات و تقویت هنجارهای جدید تاکید می‌ورزد. در اینجا «نظریه رژیمها» مطرح می‌شود که از دید نویسنده بستر ساز حاکمیت جهانی است. اصولاً منطق حاکم بر «تغییرات» که در جای جای کتاب بدان اشاره شده است پیوند مقاصد جهانی با برنامه‌های کشوری در قالب مناطق است.

تغییرات در بعد اقتصادی- اجتماعی در گرو اصلاح نهادهای مربوط و از جمله

اکوساک (Ecoso) است. این رکن سازمان ملل باید بتواند به گونه‌ای متحول شود که از عهده تقویت بازیگران موجود، تنظیم مجموعه قوانین و پیوند مستمر با مراکز تصمیم‌گیری برآید.

دستور کار آینده شامل گسترش فناوری ارتباطات میان بازیگران به ویژه سازمانهای غیرحکومتی و «همکاری» جدی و نزدیک با آنها خواهد بود. (ماده ۱۷ منشور). در ترتیبات جدید آژانسهای وابسته به سازمان ملل مانند UNCTAD و UNIDO باید نقش بزرگتری داشته و سیستم مناسبی را ساخته و پرداخته نمایند. هماهنگی با تغییرات در حال وقوع اکوساک را به یک سازمان کیفی و فعال تبدیل می‌کند که هدف واقعی آن تلاش برای پیشرفت به ویژه در سطوح منطقه‌ای است که به باور نگارنده سبب تاثیرگذاری سیاستهای توسعه و جامعه عمل پوشاندن به برنامه‌های همگرایانه خواهد بود. نکته جالب توجه، مقایسه فعالیت اکوساک با اتحادیه اروپا و اشاره به کارکردگرای در کنار منطقه‌گرایی است.

در فصل پنجم پیشرفت و رفاه در عصر جهانی شدن را در چارچوب جایگاه اقتصادی امریکا و سازمانهای بین‌المللی بررسی می‌کند. در این فصل تیلر با هم‌ردیف قراردادن دو واژه رفاه و پیشرفت به معضلات ناشی از عدم توازن میان پیشرفت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اشاره می‌کند و از توجه جامعه بین‌المللی به حقوق بشر در قالب جدید «حق پیشرفت» و «پیشرفت فردی» سخن به میان می‌آورد و مخالفت‌های برخی کشورها مانند امریکا و کانادا با این موضوع را نیز یادآور می‌شود. درباره موقعیت امریکا در قبال اقتصاد جهانی، نویسنده بر لزوم توجه سیاست‌مداران این کشور به ملزومات ناشی از جامعه مدنی و دموکراسی اجتماعی و چند جانبه‌گرایی لیبرال تاکید می‌کند و از مواردی مانند رد پیمان کیوتو انتقاد می‌نماید. نویسنده با اذعان به سودمندیهای برداشت لیبرال اقتصادی، بر مشکل ناشی از نحوه «توزیع» منافع میان شمال و جنوب و فراتر میان میان فقیر و غنی تاکید می‌کند و ناکارآمدیهای نظام «برتون وودز» و نهادهای جهانی را یادآور می‌شود. همچنین

چالش هژمونیک امریکا و برداشت خاص جناح راست امریکا از نولیبرالیسم سیاسی و اقتصادی را از دیگر چالشهایی می‌داند که مرتفع شدن آن در گرو تغییر رویکرد نخبگان سیاسی این کشور است.

«تیلر» مشکلات اقتصادی آسیای خاوری در دهه ۱۹۹۰ - به ویژه اندونزی - را منجر به سوءاستفاده‌های مالی شرکتهای چند ملیتی و بهره‌کشی از نیروی کار ارزان تلقی نموده و نتیجه می‌گیرد که از دیدگاه «جهانی شدن نولیبرال»، عقب‌ماندگی و افزایش شکافهای شمال- جنوب مهم‌ترین منابع تهدید هستند. به باور نگارنده تحقق «پیشرفت» و «توزیع متوازن ثروت» تئوری جهانی اشتغال و کاریابی محسوب می‌شود. از دید تیلر باید نوعی تعادل میان توانایی تحقق «حکومت جهانی» و پیشبرد «اقتصاد جهانی» ایجاد شود. وی با اشاره به پیشرفتهای عملی اتحادیه اروپا در این زمینه به تاثیرگذاری آژانسهای بین‌المللی برای ایجاد اصلاحات ملی در کشورهای در حال پیشرفت استناد نموده و این رویکرد را به منزله شکل‌گیری و تقویت «ائتلافهای

منطقه‌ای» بر مبنای جهانی شدن نولیبرال می‌انگارد.

نویسنده یکی از تغییرات مثبت را شکل‌گیری جامعه فرهیخته علمی می‌داند که خواهان تحقق «نولیبرالیسم خالص» بوده و از طریق آژانسهای جهانی اقدام می‌نمایند. وی در عین تاکید بر لزوم تحقق لیبرالیسم اقتصادی در کشورهای در حال پیشرفت، از امکان مدل‌های خاص برای ترتیبات اقتصادی ملی و منطقه‌ای سخن می‌گوید. وی با اذعان به ضرورت دستورکارهای اجتماعی جدی و تاثیرگذار، بر فواید همکاری میان نهادهای «برتون وودز» و سیستم سازمان ملل تاکید می‌نماید. در پایان نتیجه می‌گیرد که جهانی شدن و منطقه‌گرایی لازم و ملزوم یکدیگر بوده و اینکه جهانی شدن یک نیروی یک شکل نیست؛ بنابراین می‌یابد در قالب مجموعه‌های جدا ولی مرتبط در نظر گرفته شود.

در فصل ششم تحت عنوان هم‌نوایی در سازمان جهانی (سازمان ملل)، به بررسی و تطبیق شرایط ساختاری

متحول جامعه بین‌المللی بر سازمان ملل و راهکارهای فرارو می‌پردازد. در این زمینه از لزوم اصلاحات و «کنش (عمل) دسته جمعی» در سیستم سازمان ملل سخن می‌گوید. همچنین از ضرورت تحول تاسیسات و نهادهای بین‌المللی و متناسب شدن با شرایط جدید برای پیشبرد جامعه مدنی بین‌المللی بحث می‌نماید و تشکیل گروه‌های منطقه‌ای از دولت‌ها را زمینه ساز سازماندهی جامعه بین‌المللی تلقی می‌کند. بر این مبنای مناطق باید اساس نمایندگی در سازمان ملل را رقم بزند به گونه‌ای که نوعی سازواری و هماهنگی معقول با مرکزیت این سازمان جهانی ایجاد شود. نگارنده روابط سازمانی و سازمان ملل با مناطق مختلف را یک «ملاحظه حیاتی» برای ارتقاء تاثیرگذاری و ظهور و بروز این مناطق قلمداد نموده، که می‌باید از ویژگیهای استمرار و تکامل برخوردار باشد. به این ترتیب سازمان ملل می‌تواند در پیشبرد مناسب ساختار جامعه بین‌المللی نقش آفرینی گسترده‌ای داشته باشد.

فصل هفتم جمع‌بندی و

نتیجه‌گیری کلی کتاب است. در این فصل با اشاره به تحولاتی که منجر به ظهور جامعه بین‌المللی مدرن شده است بر شناخت‌شناسی اجتماعی و تقویت جامعه مدنی به عنوان مبانی که در هزاره سوم نیز کاربرد فزاینده‌ای برای همگرایی بین‌المللی دارد، تاکید می‌نماید. در این راستا مدل اتحادیه اروپا را الگوی مناسب و ایده‌آلی یافته که مظهر «سیاست چند منظری» و «رقابت چند سطحی» (در سطوح منطقه‌ای و جهانی) بوده است. با این توصیف به باور نگارنده نولیبرالیسم، نمی‌تواند به طور کامل این وجوه را پوشش دهد.

از نظر تیلر با توجه به اینکه سیستم یک تمایل ذاتی به عدم تعادل دارد، دولتمردان برای مدیریت بحرانها و فراتر مدیریت تغییرات در محیط مادی سیستم، لزوماً باید به همکاری فزاینده روی آورند. همکاریهایی که پاسخهای رفتاری استراتژیک را می‌طلبند. نکته کلیدی در این زمینه نظام تجارت و سیستم مالی بین‌المللی بوده که با توجه به انقلاب اطلاعات و فناوری و به حاشیه راندن

«محلّی‌گراییها»- تحت تاثیر جهانی شدن- به تهدید حاکمیتها و یکپارچگی سرزمینی آنها انجامیده است.

براین اساس نیاز به کنترل کلان سیستم از راه مشورت‌های منطقه‌ای و جهانی ضروری به نظر می‌رسد. به تعبیر نگارنده اهداف و مقاصد جهانی در قالب (زمینه) محلی و منطقه‌ای بهتر ترجمه و تفسیر می‌گردد. تیلر مفهوم شناخت‌شناسی اجتماعی و تقویت آن را در قالب جامعه بین‌المللی متشکل از افراد نیز مطرح می‌کند و آن را به منزله تحکیم و افزایش نقش افراد در جامعه بین‌المللی تلقی می‌نماید. اساساً دغدغه مهم وی سازش و سازواری میان سطوح مختلف جامعه بین‌المللی (افراد، دولتها و مناطق) در عصر جهانی شدن است. وی تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید: «افراد در حکومتها کمتر تحت تاثیر نقشهای دولتی و سمبلیک بوده و در عوض بیشتر در چارچوب جامعه مدنی عمل می‌کنند.»

به گمان وی گسترش جامعه مدنی بین‌المللی منجر به رفع تعارض میان نقش

حاشیه‌ای و زیرسیستمها در محل‌گرایی نمود بیشتری می‌یابد. ضمن اینکه منافع با اخلاق تلاقی می‌کند. دولتهای اروپایی در واکنش به تغییرات جهانی شدن، اشکال بیشتر نظامهای کورپوراتیستی (مشارکتی توسط گروههای اجتماعی) و افزایش خدمات رفاهی شهروندان را تجربه نمودند. همگرایی جامعه اروپا در واقع واکنش معقول به جهانی شدن برای تبدیل چالشها و تهدیدهای آن به فرصت بوده است. دولتهای خاور دور نیز با نوعی هم‌پیمانی دموکراتیک با هدف پیشرفت ابتدا به سمت دیدگاه غربی لیبرال- که توسط نهادهای برتون وودز دیکته می‌شد- حرکت کردند و سپس بعد از بحران دهه ۹۰ مدل آسیایی پیشرفت تا حدی جاذبه بیشتری یافت؛ هر چند مشکلات ناشی از حضور امریکا در ترتیبات اقتصادی اقیانوس آرام غیرقابل انکارست.

تاکید نگارنده بر این نکته است که مشروعیت منطقه‌گرایی به سبب پاسخ عقلانی آن به جهانی شدن ضمن حفظ دولتها- البته با تغییر برخی ویژگیها

رسمی دولتها با جامعه مدنی بین‌المللی حکومتها خواهد شد. نویسنده جریان آزاد اطلاعات و افزایش فشار برای حمایت افراد را در کنار نقش آفرینی سازمانهای بین‌المللی غیرحکومتی از عوامل تقویت جامعه مدنی می‌انگارد. در عین حال برخی تغییرات ماهوی نیز به ضرر محیط بوده است مانند گسترش تواناییها و پیوستن امریکا به پیمان کیوتو. «تیلر» اذعان می‌کند که تاکنون موقعیتهای محدودی برای ظهور و بروز جامعه مدنی بین‌المللی وجود داشته و پیدایش کامل این جامعه در گرو مطرح شدن افراد به عنوان «اقتدار واقعی و نهایی» است. در این جا با وام‌گیری مجدد از اندیشه‌های جان راگی از «چندجانبه‌گرایی تثبیت شده» سخن می‌گوید و نتیجه می‌گیرد که ساختار جامعه بین‌المللی نمی‌تواند توسط یک بازیگر منفرد- مانند امریکا- هدایت شود.

این نشانه تغییری اساسی است که پافشاری بر مفهوم «دشمن» را به عنوان مبنای تنشهای ایدئولوژیک برنخواهد تابید. در اینجا به نظر می‌رسد نقش گروههای

اقتصادی برای آمریکا و نیاز این کشور به جلب همکاری و مشارکت سایر قدرتها در قالب نظم جدید جهانی بوده است. از نظر ثئوریک، رویکرد نگارنده با توجه به عدم تمایل به رئالیسم و لیبرالیسم با تمرکز بر عناصر قدرت و ساختارهای ماتریالیستی-

در قالب نوعی جهان وطن‌انگاری واقع‌گرا مبتنی است که خواهان توزیع متعادل قدرت در نظام بین‌الملل و دادگری اجتماعی بوده و اصل حاکم بر نظام یا منطق آن نیز اخلاقیات در کنار قدرت است؛ فراتر ساختار نظام بین‌الملل نیز مبتنی بر جامعه مدنی - البته در چارچوب همگرایی منطقه‌ای - خواهد بود.

در این راستا اندیشه‌های جان راگی را مد نظر قرار داده است. اساساً راگی نقش قدرت را مورد انتقاد قرار داده و در عوض بر اهداف اجتماعی تاکید می‌ورزد و لیبرالیسم را نیز به عنوان یک هدف اجتماعی مورد نظر قرار می‌دهد و بر نقش دانش و اطلاعات تاکید می‌کند. براین اساس، رژیمهای بین‌المللی جدا از قدرت نبوده ولی با گذشت زمان مؤسسين

و اهداف- بوده است. استدلال نگارنده برای منطقه‌گرایی را می‌توان در کمبود منابع جهانی، حفظ خودمختاری، فرهنگ، عادات و امنیت دولتها، شرکت موثرتر در مجامع و سازمانهای بین‌المللی جهانی خلاصه نمود.

بر این اساس تا زمانی که دولتهای ملی وجود دارند منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی لازمه یکدیگر خواهند بود. نگارنده نتیجه می‌گیرد که پیشرفت مثبت در راستای نوعی روش اجتماعی و نگرش سازنده (میان قدرتها و زمینه‌سازی برای کاهش اختلافات از راه همکاری فزاینده امکان‌پذیر است. تیلر حفظ ارزشها و امتیازات راهبردی آمریکا را نیز در گرو دوری از پیشرفت منفی (یکجانبه‌گرایی ضداخلاقی) می‌داند که خود به تنوع نهادهای فراملی با رویکرد کارکردگرا خواهد انجامید.

نکته جالب، تاکید نگارنده بر لزوم تعدیل رویکرد یک جانبه‌گرایانه آمریکا و لیبرالیسم خشن است که یادآور پیش‌بینی هانتینگتون پیش از ۱۱ سپتامبر در زمینه امکان‌ناپذیری تک روی سیاسی و

رژیم قادر به کنترل کامل آن نخواهند بود. لذا رژیم‌ها متغیرهایی میان قدرت و دستاوردها (نتایج) بوده و بر رفتار بازیگران تاثیر گذاشته و منافع ملی را در قالب جدید مطرح می‌کند. (اثر مشترک راگی و هاس به سال ۱۹۷۵ درباره رژیمها و نهادگرایی منطقه‌ای منتشر شد.)

در واقع تیلر دیدگاه جان راگی درباره شناخت شناسی اجتماعی، رژیمها و مبادلات هنجاری را با رهیافت همگرایی منطقه‌ای و نهادگرایی نولیبرال در اندیشه‌های ارنست هاس و اشمیتر سازوار می‌نماید و جنبه‌های فراگیری و کارکردی را نیز در قالبی سیستمی از نظر دور نمی‌دارد. رویکرد سیستمی را در تاکید نگارنده بر حفظ تعادل، رژیمهای کنترل، تغییرات، بازخوردها و حفظ کارویژه‌ها می‌بینیم. به نظر می‌رسد تیلر جهانی شدن را سیستم کلان و منطقه‌گرایی را به عنوان سیستمهای خرد که در تعامل مثبت برای نیل به پیشرفت هستند در نظر می‌گیرد. اصولا تلاش برای تئوری پردازی و تئوریزه نمودن مباحث کتاب از مزایای دیگر این

اثر محسوب می‌شود. از مواردی که به نظر می‌رسد در این نگارش جای بحث داشته و کمتر به آن پرداخته شده است، نقش سازمانها و ترتیبات منطقه‌ای در مدیریت تنشها و اختلافات بین المللی و به عبارت دیگر مدیریت صلح آمیز تغییرات از راه پی ریزی تدریجی هنجارها، قواعد و شکل‌گیری احتمالی هویت‌های جدید در فرایند تغییر و تداوم بوده است که یادآور رهیافت سازه‌گرایی است. با این حال به نظر می‌رسد هویت از دید تیلر برخلاف ساختارگرایان ثابت نبوده که محصول فرایندهای اجتماعی و پویاییهای زمانه است. درعین حال نگارنده به نوعی متوجه امنیت برمبنای همکاری به عنوان موثرترین ساختار امنیت منطقه‌ای است. این نکته از مطالب کتاب فهمیده می‌شود که امنیت در هزاره سوم میلادی به جز از راه گشایش کانالهای ارتباطی و امکان مبادله میان سطوح مختلف فردی، دولتی و جهانی با وساطت مناطق امکان‌پذیر نیست.

نگرش سیبرنتیک به مطالعات منطقه‌ای می‌تواند ابعاد مهم و مبهم

امنیت ملی و منطقه‌ای را در درون سیستم بین‌المللی روشن کند. امروزه در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل درک مسائل امنیتی و الگوی رفتاری کشورها به امکانات و محدودیتهای سیستمهای منطقه‌ای مربوط می‌شود. در این زمینه نقش کنترل‌کننده‌های غیررسمی و درعین حال خودکار مانند وابستگیهای متقابل اقتصادی و سیاسی در سیستمها انکارناپذیر است. نگارنده همچنین کنترل‌کننده‌های غیرخودکار و رسمی مانند سیستم امنیت دسته‌جمعی، هژمونی و بهره‌گیری از بخش مرکزی را بررسی می‌کند. به نظر می‌رسد پس از دهه ۹۰ نگرش منطقه‌ای جایگاه برتری در نظریه پردازی روابط بین‌الملل به دست آورده است. در این زمینه می‌توان به رهیافت مکتب کپنهاگ نیز توجه داد که با گزینش سطح تحلیل منطقه‌ای درصدد برخورد نرم‌افزاری با این مقوله و نفی امنیتی کردن موضوعات است.

